



تبیین آراء جامعه‌گرایان؛ خوانش و هویدائی نقصان لیبرالیزم

محمدعلی توانا*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد

عبدالله هاشمی اصل

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۰۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۰۱/۲۸)

چکیده

جامعه‌گرایی مکتبی با چاشنی انتقادی است. انتقاد به ستون و پایه‌های اصول لیبرالیزم که مهم‌ترین آنها توجه به فرد و آزادیهای متعلق به وی، ادعاهای جهانشمولی در باب عدالت، برابری و بیطرفی است. جامعه‌گرایی دارای چند عضو اصلی من جمله؛ السدیر مک اینتایر، مایکل سندل، چارلز تیلور و مایکل والزر است. عموم این متفکران در انتقادات خود از آموزه‌های لیبرالیزم طبقه‌بندی می‌شوند؛ به گونه‌ای که مک اینتایر به اخلاق بحران زده غربی که لیبرالیزم در عصر مدرن و پست مدرن عامل آن بوده اشاره می‌کند؛ سندل به طرز تلقی لیبرالی از فرد که از آن به شخص از پیش فردیت یافته یاد می‌کند اذعان میدارد؛ تیلور بر ضرورت اجتماع انسانی و عاملیت زبان مشترک برای تبیین فهم یک جامعه از ارزش‌ها سخن می‌گوید و در نهایت والزر با رد ادعای جهانشمولی لیبرالی در پرتو نگرش کثرت-گرایانه و روش زمینه محوری به فهم و برداشت جوامع از عدالت، تعریف مواهب و نحوه توزیع آنها توجه خود را معطوف و تاویل عدالت لیبرالی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. حال پژوهش حاضر حول این سوال اصلی شکل گرفته؛ متفکران جامعه‌گرا با بهره بردن از چه مولفه‌ها و مکانیزم‌هایی به نقد لیبرالیسم می‌پردازند؟ هدف مقاله واکاوی آراء جامعه‌گرایان در پرتو دست‌یابی به اصول انتقادی لیبرالیزم است. همچنین می‌کوشیم با استناد به روش توصیفی تحلیلی که به شیوه اسنادی انجام می‌گیرد، در تحلیل گزاره‌های بحث گام برداریم.

کلیدواژه‌ها

جامعه‌گرایی، آموزه‌های لیبرالیزم، راولز، مک اینتایر، سندل، تیلور، والزر

* E-mail: Tavana.Mohammad@yahoo.com

۱- مقدمه

جامعه‌گرایی یک فلسفه اجتماعی مدعی و منتقد لیبرالیسم کلاسیک به شمار می‌رود. لیبرالیسم مبنای نظری خود را بر پایه موقعیت فلسفی فرد در چارچوب توجه به مالکیت وی بنا ساخته است؛ اما جامعه‌گرایی به عنوان یک مکتبی که بر مبنای توجه به اهمیت جامعه و نقش بنیادین آن در سامان‌دهی اهداف فردی، اصول خود را بیان داشت، مطرح است. در مجموع جامعه‌گرایی به بررسی چند مفهوم خاص و با توجه به چند روش بنا شده که عبارتند از؛ (۱) مواهب و ارزش‌های یک جامعه (۲) انتقال ارزش‌ها، توجیه آنها و به اجرا در آوردن آن ارزش‌ها. از این رو چون جوامع حامل ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی خاص درونی خود هستند و از طرفی تاریخ رسالت انتقال این ارزش‌ها را بر عهده دارد، نقش بنیادین جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد. واحدهای اجتماعی که در طول تاریخ دست به دست می‌شوند مثل اصول ارزشی خانواده، مدارس، اتحادیه‌ها و باشگاه‌های اجتماعی، همه بخشی از یک اجتماع را شکل می‌دهند. در این میان می‌توان به نظریه‌پردازان پیشین جامعه‌گرایی مثل فردیناند تونیس که بحث از گمیشافت و گزلفاشت، امیل دورکیم و بحث از نقش یکپارچه‌سازی ارزش‌های اجتماعی و رابطه میان فرد و جامعه، هربرت مید و بحث از خود اجتماعی را اشاره‌ای داشت. سیر تکاملی نظریات جامعه‌گرایی که نمود آن به عنوان آخرین طیف نظریات در باب اهمیت جامعه در مکتب جامعه‌گرایی به منصف ظهور رسید فلسفه وجودی خود را در رابطه میان فرد و جامعه و اهمیت اجتماع باز می‌شناسد. نظریه‌پردازان سیاسی در تبیین رابطه این دو (فرد و جامعه) فرد را به مثابه خودی که در جامعه تعبیه شده باشد یعنی بر طبق مکانیسم‌هایی چینی شود که مسئولیت‌هایی را بر عهده گیرد، به تصویر می‌کشند (اتزیونی، ۲۰۰۳: ۳-۱). مفاهیمی که توسط جامعه‌گرایان در انتقاد از لیبرالیسم مورد توجه قرار گرفته در تفسیر لیبرالها از رابطه فرد و جامعه، ارزش‌های جهانشمولی لیبرالی، رابطه حق با خیر و ادعای بیطرفی نهفته است (کیمیلیکا، ۱۳۷۶: ۱۲). پژوهش حاضر با بهره‌گیری از تحلیل مفاهیم ذکر شده و همچنین با تاکید بر برداشت خاص و متعارض اندیشمندان این دو مکتب (لیبرال و جامعه‌گرا) در راستای نقادی جامعه‌گرایانه به آموزه‌های لیبرالزم گام بر می‌دارد.

۲- رابطه فرد و جامعه از دیدگاه لیبرالها و انتقاد جامعه‌گرایان

لیبرالیسم نام یکی از احزاب سیاسی اسپانیا بوده که بعدها توسط اروپائیان به عنوان شکلی از نظام حکومتی و سیاسی مطرح گردید. بطورکل لیبرالیسم منادی آزادی فردی و از طرفی مخالف آمریت طلبی است. آمریت‌طلبی بدین معناست که لیبرالیسم مخالف سلطه ایدئولوژی و عقیده یک گروه بر گروهی دیگر، یا اکثریتی بر اقلیتی، یا همه بر یک فرد است. به اختصار در راس مکتب لیبرالیسم، غایت فی‌نفسه فرد، بدون فداکردن آزادیهای وی در راستای تحقق حقوق دیگران، قرار می‌گیرد. لیبرالها معتقدند که فرد و آزادیهای وی نباید به صورت عادلانه توسط خواست‌های جمعی در قالب تسلط یک‌سری اصول و سنت‌های اجتماع، تضییع شود (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۳-۴). مرکز هستی‌شناسی لیبرالیسم بر محوریت فردگرایی قرار دارد. از منظر لیبرالی، مفهوم فرد در مقابل مفهوم جامعه واقعی‌تر بنظر می‌رسد، در حالی که جامعه مفهومی انتزاعی است. در این راستا فرد مقدم بر جامعه دانسته می‌شود و این مهم حتی در آراء اصحاب قرارداد اجتماعی (هابز، لاک و...) نمود یافته، بدین‌گونه که ابتدا انسانها

و بطور جامع‌تر افراد، گردهم آمدند و بعدها اجتماع را شکل دادند؛ با توجه به این مهم، مقوله‌های لیبرالیستی دیگری (آزادی، مدارا، عقل، گزینش‌گری) به عنوان خصوصیات همیشه همراه فرد ظهور کرد. منحصر به فرد بودن ایدئولوژی لیبرالیسم به خاطر آنست که توانست این مفاهیم را بر مبنای هستی‌شناختی فردگرایانه خود، در چارچوب مفهومی خاص تعریف کند؛ نه به خاطر آن‌که لیبرالیسم ابداع‌کننده این مفاهیم بوده، در نهایت نحوه تفسیر این مفاهیم ایدئولوژی لیبرالیسم را برجسته کرده است (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۱۹).

از منظر لیبرالیستی به این دلیل فرد بر جامعه تقدم دارد که فرد و نیازهای وی صورت‌دهنده اجتماع هستند. به تعبیر بنتهام، جامعه پیکره‌ای فرضی است که فرد، متولی آن و معنا دهنده به آن به شمار می‌رود نه چیز دیگری. این مهم مدعای قوی برای ارجحیت فرد بر جامعه را فراهم می‌آورد (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۵۵). یکی دیگر از دلایل بسیار مهم در اثبات خصلت ضداجتماعی انسان یا تفاوت ماهیت انسان از بدو خلقت با طبع اجتماعی-اش در نظریه قرارداداجتماعی و در آراء اصحاب آن به خصوص آراء هابز به وضوح دیده می‌شود. چنانچه انسانها(افراد) در وضع طبیعی در هیچ چارچوب و قید و بندی نیستند و همه آزادند، توجه به حقوق همدیگر و ترسیم حدود و ثغوری برای حقوق خود، آن‌ها را بر مبنای توافقی اجتماعی به سمت تشکیل جامعه یا وضع مدنی سوق داده است. رگه‌های این تعبیر در اندیشه روان‌شناس بنامی چون فروید دیده می‌شود. فروید می‌گوید افراد دشمن متمدن شدن هستند، زیرا در خود نیروی جنبنده‌ای دارند که بطور خودجوش آنها را به حرکت در راستای منافع‌شان وامی‌دارد. بنابراین حرکت انسان‌ها به سوی تشکیل تمدن و پذیرش قواعد ساختارهای نهادینه در جامعه از سوی آنان و تبدیل شدن انسان‌های آزاد به انسان‌های قاعده‌مند، خود نوعی سرکوب است (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۶۲-۶۱).

در مشی نظری لیبرالیسم فرد در تقابل دولت و جامعه قرار دارد. لیبرال‌ها معتقدند که جامعه از تک‌تک افراد ساخته شده و تضاد بین منافع فرد و جامعه تناقض در دو کیفیت کاملاً متفاوت است، که یکی (فرد) از لحاظ اخلاقی بر دیگری (جامعه) تقدم دارد. بحث اصلی لیبرال‌ها اینست که چرا باید منافع فرد به عنوان عنصر سازنده اجتماع قربانی نیازهای اجتماع شود (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۷۳-۷۲). در نهایت سنت‌ها و تمامی مکانیزم‌های اجتماع نمی‌توانند بر فرد تقدم و بر آن تسلط یابند؛ پس نمی‌توانند بر اراده افراد تعیین تکلیف کنند. در آخر، این اراده افراد است که اصالت دارد و آنها بر مبنای توافق میان خود، یکسری ارزش‌ها را نهادینه می‌کنند؛ حال جامعه-گراها معتقدند، فرد خودمختار مورد نظر لیبرال‌ها در ابتدا در چارچوب جامعه قرار می‌گیرد زیرا بذات، انسان‌ها موجوداتی اجتماعی‌اند. فرهنگ، اجتماع و ارزش‌ها، جزئی از ذات وی را شکل می‌دهند؛ از طرفی فردیت فرد در صورت وجود اجتماع معنا می‌یابد؛ یعنی فرد در تقابل با دیگران که در جامعه حضور دارند، هویت و فردیت خود را مشخص می‌سازد و احراز نیازهایش متأثر از زندگی اجتماعی است، که در بطن آن قرار دارد. از منظر جامعه‌گرایی، فردگرایی افراطی که مورد توجه لیبرال‌ها، منجر به ظهور منیت فردی می‌شود، که هیچ‌کس احساس مسئولیت یا نوع دوستی با دیگر افراد جامعه خود را ندارد یا به تعبیری، دیدگان خود را بر عواطف و علائق مشترک و خیرهای اجتماعی می‌بندد. شاید بتوان گفت از پیامدهای بسیار خطرناک این پدیده متمیزه شدن جامعه باشد؛ به گونه‌ای که افراد خودمختور بر اساس اهداف پیش تعیین‌شده عمل کنند و جامعه را تنها مکانیزم و کانالی برای تحقق اهداف خود برشمرند. در چنین شرایطی، ناهنجاری و ناخرسندی از مقتضیات

زندگی مشترک بوجود خواهد آمد. از جمله بحران‌هایی که در عصر حاضر افراد جوامع گوناگون بدان گرفتار آمدند، می‌توان به فردگرایی افراطی، سست شدن زندگی گروهی و جمعی، و منزوی شدن سوژه اشاره داشت نکته اساسی دیگر آن‌که، لیبرالها اصولاً به فرد به عنوان تافته‌ای جدا بافته از اجتماع و زندگی اجتماعی می‌نگرند؛ این در حالیست که شناخت افراد یک جامعه و همچنین حقوق‌شان، از بطن اجتماع بیرون می‌آید. به این ترتیب لیبرال‌ها زمینه‌های اجتماعی شکل‌دهنده شخصیت فرد را در نظر نمی‌گیرند. جامعه‌گرایان به خلاف لیبرال‌ها، تصور من در مقابل ما را مطرح می‌سازند که من در تقابل با دیگری موجودیت می‌یابد. این موجودیت همان هویت فردی و وجودی شخص را شکل می‌دهد. بسیاری از نقش‌هایی که ما ایفا می‌کنیم مثل شهروندی، نقش‌هایی اجتماعی‌اند و کلاً بحث از شهروند بودن ناشی از زندگی جمعی در بطن اجتماع است و گرنه لفظ شهروند، محلی از اعراب ندارد (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۵-۱۳).

جامعه‌گرایی به همراه سوسیال دموکراسی هر دو ایجادکننده حضوری دائمی و موفق در برابر برخی نظریات متضاد همچون سیاست لیبرالی هستند. این مکتب انتقادی به وجود یک قدرت است. والزر اذعان میدارد که تمامی منتقدین اصول لیبرالیسم می‌گویند که لیبرالیسم ایدئولوژی بدون نگرش عمیق، بدون دندان و بدون مزه است. تنها بر برانگیخته شدن فرد و اختیارات وی تاکید می‌کند به گونه‌ای که آزاد است در روابط با دیگران ارزش‌های مشترک را نپذیرد، آداب و رسوم و سنت‌ها را به چالش کشد. در واقع فرد لیبرالی یک واقعیت فلسفی است که به حفظ حریم خصوصی خود و بی‌تفاوتی سیاسی گرایش پیدا می‌کند یا به تعبیر مک اینتایر عدم انسجام مردان و زنان لیبرالی در دسترسی به فرهنگ واحد اخلاقی و اینکه چگونه بتوان در بستر اجتماع زندگی کرد را در پی خواهد داشت. در این راستا هیچ اجماع عمومی میان مردان وجود ندارد که ماهیت زندگی خوب و بد چیست و همه پیرو هوس برداشت خود هستند. این هوس نمایانگر طرز تفکر نسبی‌گرا در پرتو توجه به نگرش‌های فردی است، که گاهی در راستای اگزیستانسیالیسم سارتری قرار می‌گیرد. این مدعا در اصول لیبرالیستی به وضوح دیده می‌شود. آنگونه که لیبرالیسم خواهان احترام به گزینش‌های فردی است و حکومت را جایز به تمرد در حقوق فردی نمی‌داند. در نهایت منافع و خواسته‌های خودسر فرد باید تحقق یابد. دو انتقاد اساسی به سیاست‌های لیبرالی وارد آمده که عبارتند از: اول، فرد لیبرالی مخترع نوعی زندگی است که بر مبنای هیچ اصول و معیار استاندارد عمومی بنا نشده است. این نگرش نگرشی تقریباً افسانه‌ای است. افراد در اجتماع با هم گروه تشکیل می‌دهند، شهروند تلقی می‌شوند و می‌توانند طراح الگوهای خاصی برای سامان زندگی اجتماعی باشند؛ ولی لیبرالیسم این مسئله را نادیده گرفته و دوم تحریف نقش و ساختار عمیق جامعه در سامان‌دهی افراد فردی است (والزر، ۲۰۰۵: ۱۴۲-۱۴۷).

۲-۱- ارزش‌های لیبرال جهان‌شمول

لیبرالیسم از لحاظ اقتصادی و فلسفی عرضه‌کننده معیارها و اصولی از قبیل عقل‌گرایی، منفعت‌محوری، فردگرایی، آزادی، دولت حداقل، مالکیت خصوصی است. این مکتب متناسب با وضعیتی که در روند شکل‌گیری نظام سیاسی بعد از سده نوزده ایجاد کرده بود، تا حدی پیش‌رفت، که توسط نظریه‌پرداز آمریکائی (فوکویاما) مسئله پایان تاریخ مطرح گردید. مدعای این مهم آنست که به زعم این گروه از متفکران،

لیبرال دموکراسی غرب حاوی اصول جامع و کاملی برای بشریت بوده، بنابراین دیگر ایدئولوژی برای ظهور نمانده که عرضه‌کننده حقوق و اصول مهمی برای بشریت باشد (جمالی، ۱۳۹۲: ۱-۲). از لحاظ فلسفی انتقاداتی توسط سایر مکاتب که مهمترین آنها جامعه‌گرایی است به لیبرالیسم، خصوصاً به دیدگاه‌های لیبرالی در باب عدالت وارد شده و متفکران جامعه‌گرا توانستند با توجه به زمینه‌گرایی فرهنگی و متکثر بودن بسترهای شکل-دهنده فرهنگ جوامع گوناگون، این اصول را زیر سوال ببرند و انتقادات جدی بدان وارد سازند (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۲۱).

۲-۲- رابطه حق و خیر؛ دیدگاه‌های لیبرال و جامعه‌گرایان

در ابتدا لیبرالیسم مدرن رشد و نمو خود را مرهون اصول فلسفه اخلاق مکتب فایده‌باوری منسوب به جرمی بنتهام، جان استوارت میل و مکتب اصالت وظیفه‌کانتی می‌داند. مکتب اصالت فایده مبتنی بر اصل منفعت و سود همگانی است؛ به نحوی که بیشترین لذت با متحمل شدن کمترین رنج، برای بیشترین افراد بدست آید، در ادامه توسط لیبرالهایی چون راولز به این مکتب انتقاداتی وارد شد. راولز معتقد است مکتب اصالت فایده بحث از حقوق و آزادیهای فردی را فدای خیر همگانی و ایده سود جمعی می‌کند و این مسئله با مهمترین اصل لیبرالیسم (آزادیهای فردی) منافات دارد. از نظرگاه راولز انسان‌ها بر مبنای قراردادی میان خود، اجتماع را شکل دادند؛ بنابراین افراد هر کدام می‌کوشند منافع خود را در بستر اجتماع پیگیری کنند. از دیدگاه وی حقوق افراد بر خیرهای همگانی تقدم دارد و رابطه بین حق و خیر رابطه‌ای بر اساس سلطه حق بر خیر است. به اعتقاد راولز، فایده‌باوران اصل عدالت را زیر سوال برده‌اند؛ زیرا بر مبنای اصل خیر همگانی که مورد پذیرش این مکتب است، افراد معدودی که دارای حق انتخاب و یکسری آزادیهای دیگر هستند، باید تن به اراده جمعی دهند یا به تعبیری در راستای اهداف خیر عموم، از آزادیهای خود صرف نظر کنند؛ این در تضاد با اصل عدالت است؛ پس حق بر خیر تقدم دارد.

مکتب لیبرالیسم کوشیده تا بر مبنای اصالت کانتی فلسفه خود را بنا نهد. کانت به سبب تاکید بر آزادی و تقدم فرد بر جمع، الگوی مناسبی برای لیبرالیسم متاخر است. در جان کلام بحث، جامعه‌گرایان ایده تقدم خودهای مستقل و بیگانه از جمع را ناصواب مطرح می‌کنند و به فلسفه کانتی لیبرالیسم انتقاد می‌کنند. حال این سوال بوجود می‌آید که؛ اگر ایده خیر همگانی که برآمده از خواسته‌های مشترک افراد است، خودسرانه تلقی شود، پس چگونه توجه به خواسته‌های تک‌تک افراد غایتمند و ارزشی است؟ مایکل سندل در این باره می‌گوید؛ نظام خواسته‌ها، چیزی بیش از تمایلات دلبخواهی نیست که می‌توانند به شیوه‌ای در افراد تلفیق و به ایده مورد پسند همگان تبدیل شوند. بنابراین پذیرش طرز تلقی لیبرالی از فرد و نیازهای وی، رابطه حق با خیر، ما را به تحلیل نادرستی در باب خیر رهنمون خواهد کرد (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۲۰-۱۵).

۲-۳- ادعای بی‌طرفی

لیبرالیسم سیاسی یک جریان فکری برای مشخص نمودن استقلال جامعه از دولت و همچنین از بین بردن سیطره دولت بر حدود زندگی فرد می‌باشد. از گزاره‌های اصلی این مکتب می‌توان به محدود بودن نقش دولت یا دولت حداقل نام برد (ابوالفتحی و نوری، ۱۳۹۱: ۶). این مکتب تعبیری با عنوان پلیس کم قدرت برای دولت

بکار برده است که هر چقدر مزاحمت این پلیس کمتر باشد افراد آزادانه و با گزینش عقلانی دست به انتخاب می‌زنند. این مهم مرکز ثقل تحلیل لیبرالیسم سیاسی قرار می‌گیرد (ابوالفتحی و نوری، ۱۳۹۱: ۶). بحث اصلی لیبرال‌ها در خصوص ادعای بیطرفی در پذیرش اعتقاد به نسبی بودن اخلاق است؛ آنها معتقدند مقوله‌های ارزشی و اخلاقی مبتنی بر ترجیحات شخصی، و نمی‌توان بر مبنای گزینش عقلانی آنها را مورد بررسی قرار داد. از این رو بحث از الزامات اجتماعی در چارچوب ارزش‌های اخلاقی عام پسند، محلی از اعراب ندارد و چیزی فراتر از امیال افراد نیست. چون اخلاق نسبی است و در نگرش فردی معناهای خاص فردی را در پی دارد، نمی‌تواند تعیین تکلیف و به عنوان اصلی پذیرفته شده برای کل اجتماع عمل کند؛ این سوال اساسی مطرح می‌شود؛ اگر توجه به اصول مورد نظر لیبرالیسم مثل آزادی، مصلحت‌عمومی باشد، در آن صورت چه مسائل و مشکلاتی بوجود خواهد آمد؟ در این زمینه نمی‌توان نقش دولت را محدود کرد؛ زیرا تمامی نهادهای متولی قانون، آموزش و پرورش همه دارای یکسری ترجیحات ارزشی هستند که مرز میان حقوق مشروع و نامشروع افراد را ترسیم می‌کنند. بنابراین بیطرفی مطلق دولت‌ها در خصوص ارزش‌ها کاملاً از منظر جامعه‌گرایی مردود است. سندل و مک‌ایتتایر با توجه به ابعاد معرفت‌شناختی و فلسفه اخلاقی لیبرالیسم، آن را به چالش کشیدند و معتقدند که اصول و اندیشه‌های لیبرالیستی که در چارچوب تفکرات سیاسی دگماتیستی ظهور کرده، در تناقض با اصول نسبی-گرایی مورد پذیرش خود آنها هم قرار دارد؛ لیبرال‌ها از یک‌طرف توجه به امیال تمامی افراد در چارچوب پیگیری خواسته‌ها و آزادی‌های آنان را می‌پذیرند و از طرفی بر قبولاندن و درست‌پنداشتن اصول خود، پافشاری می‌کنند (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۱).

انتقاد اساسی که توسط جامعه‌گرایان به نظریه دولت بیطرف لیبرالی وارد شده، آنست که هدف دولت در کنار حمایت از افراد جامعه خود، وظیفه فراهم کردن زمینه و بستر برای پرورش شهروندان خوب و با فضیلت را هم دارد؛ بنابراین می‌توان توجه به توسعه ادراک اخلاقی را از وظایف مهم دولت‌ها برشمرد (جاویدی و مهر محمدی، ۱۳۸۵: ۲۸). مهمترین نظریه‌پردازان جامعه‌گرا عبارتند از: مک‌ایتتایر، سندل، تیلور، والزر.

۳- السدیر مک‌ایتتایر^۱ و مکتب جامعه‌گرایی

مک‌ایتتایر استاد فلسفه دانشگاه نوتردام و دارای تالیفات زیر است: الف) در پی فضیلت (۱۹۸۱)، ب) کدام عدالت؟ عقلانیت که؟ (۱۹۹۸)؛ ج) روایت‌های متعارض از تحقیق اخلاقی (۱۹۹۰)؛ (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۲۵). بطورکل همه جامعه‌گرایان در یک طیف نظری مشابه به هم قرار ندارند و آنچه که سبب شده آنها را در یک وجه مشترک جامعه‌گرا بخوانیم، وجه انتقادی‌شان نسبت به لیبرالیسم است.

مک‌ایتتایر اولین عضو و شخصیت نظریه‌پرداز مکتب جامعه‌گرایی است. رویکرد وی در چارچوب تحلیل تاریخی جایگاه اخلاق و فضائل انسانی در بطن فرهنگ غرب می‌گنجد. بنابراین زوال فرهنگ اخلاقی در تاریخ تمدن غرب بالاخص در چارچوب ایدئولوژی لیبرالیسم، به عنوان واضع اصلی این بحران، دغدغه مک‌ایتتایر را شکل می‌دهد؛ وی لیبرالیسم را مدعی اصلی برداشت نسبی‌گرایی از اخلاق و توجه افراطی به حقوق و آزادی‌های

¹. Iasdaire MacIntyre

فردی، تشریح و تأیید می‌کند. بهر وی رویکرد مک‌اینتایر در باب توجه به اخلاقیات نضج گرفته از رویکرد ارسطویی است. چنانچه ارسطو معتقد به سرشت اخلاقی و ارزشی انسان و از طرفی تنها بستر و زمینه برای پرورش و اعتلای ارزش‌ها و اخلاقیات را بطن جامعه سیاسی می‌داند. جامعه بهنجار (مطلوب) جامعه‌ای است که تمامی نیروی خود را در راستای تحقق اخلاقیات بکارگیرد و به رشد اخلاقی شهروندان جامعه خود کمک کند. به همین سبب مک‌اینتایر در کتاب مشهور خود «در پی فضیلت» به واکاوی پیامدهایی می‌پردازد که لیبرالیسم در قالب اصول خود از عصر روشنگری به بعد برای تمدن غرب به بار آورده است. از این رو وی می‌کوشد با برجسته ساختن نقش جامعه در راستای حل بحران اخلاق مدرن، رویکرد ارسطویی را رویکردی مطلوب جلوه دهد (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۸۹-۳۸۷).

مک‌اینتایر لیبرالیسم را به برداشتی سوپژکتیو (ذهنی) و غیر عینی‌گرا از اخلاق متهم می‌کند. این ادعا را به خاطر فهم نادرست لیبرالها در تعریف فرد، جامعه و رابطه این دو، و همچنین تأثیر جامعه در تکوین هویت فردی می‌داند؛ بنابراین وی را می‌توان جامعه‌گرا نامید. در قالب رویکرد مک‌اینتایری دو مسئله عقلانیت و عینیت می‌تواند در بستر جامعه فراگیر شود؛ عقلانیت و فضیلت اخلاقی، عینیت‌گرایی اخلاقی، تنها در بطن زندگی جمعی و درون بافتی اجتماعی، فلسفه وجودی خود را می‌یابد. مک‌اینتایر در راستای تحلیل جامعه‌گرایانه خود، می‌گوید فرد در بستر جامعه‌ای که در آن می‌زید هویتش تکامل می‌یابد. هر شخصی وارث و حامل هویت اجتماعی خواهد بود که بر مبنای سنت‌های آن جامعه، بنا شده است. نگرش فرد در چارچوب ترسیم اهداف آینده خود و چگونگی تحقق آنها، نشأت گرفته از باورها و سنت‌های مورد قبول همگان در آن جامعه است؛ بدین ترتیب وی به نظریه راولز و لیبرالها در تبیین رابطه فرد و جامعه، خرده می‌گیرد و معتقد است راولز در تبیین اصول و فضیلت‌های عدالت اجتماعی خود، فرد را در شرایط جاهلیت نسبت به دوران تاریخی و اجتماعی خود به تصویر می‌کشد؛ از طرفی فردگرایی ضد اخلاقی لیبرالی که بوجود آورنده بحران اخلاقی در تمدن غرب بوده را به باد انتقاد می‌گیرد (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۹۱-۳۸۹).

از نظر مک‌اینتایر لیبرالیسم ریشه در عصر روشنگری دارد؛ یعنی به نحوی خود (لیبرالیسم)، دچار استحاله سنتی شده است. برای این نوع استحاله سنتی، تعبیر بدیعی با عنوان سنت پیچ بکار می‌برد. به اعتقاد وی، لیبرالیسم بر مبنای همین التقاط سنتی، نگرش خاصی به خیر فردی دارد؛ پس نمی‌تواند ادعای بیطرفی داشته باشد؛ از طرفی اگر آموزه لیبرالیسم معتقد به انواع تصورات از خیرهای فردی و اجتماعی است، این مسئله چیزی جز خدای خیالی واهی نخواهد بود؛ زیرا پایه آن بر مبنای توجه به حقوق فردی بنا نهاده شده و همانگونه که اشاره کردیم ریشه در عصر روشنگری دارد. بنابراین چون اندیشه‌ای کاملاً اومانستی در راستای توجه به نیازهای انسان دارد و از لحاظ هستی‌شناسی (آنتولوژی) فردمحور است در مقابل هر آموزه‌ای که طرز تلقی متفاوتی از خیرهای انسانی در مقابل برداشت لیبرالی ارائه دهد، مقاومت می‌کند (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۹۱).

۳-۱- مک‌اینتایر و معضل اخلاق مدرن

از نظرگاه وی، اخلاق در عصر مدرن در حالی از سرگشتگی به سر می‌برد و لیبرالیسم را که واضع امیال و نکته نظرات شخصی در باب اخلاق می‌باشد، غیر عادلانه و غیر منصفانه قلمداد می‌کند. به اعتقاد وی اخلاق در

چارچوب احکام غیر شخصی معنا می‌یابد؛ برای نمونه اگر از کسی بخواهید کاری برای شما انجام دهد، مثالی برای امیال شخصی است، زیرا شخص پذیرنده آن کار یا به سبب اجرای دستور از طرف شما یا به سبب خویشاوندی، آن کار را انجام می‌دهد؛ مثال دیگر؛ به فردی گفته می‌شود که کاری را که داری انجام می‌دهی وظیفه توست، این مثال غیر شخصی می‌شود؛ زیرا در مثال دوم، اعمال وظیفه خارج از ارتباط میان گوینده و مخاطب، و این اعمال وظیفه خارج از امیال و آرزوهای شخصی است؛ بنابراین اخلاقیات در زمره مسائل غیر شخصی قرار می‌گیرند. اما لیبرالیزم در سایه توجه به نظرات و آمال اشخاص (فردگرایی)، منجر به زوال جایگاه اصلی اخلاق در تمدن غرب شده؛ چه اینکه لیبرالیزم خاستگاه مسائل اخلاقی را از غیرشخصی به شخصی تغییر داده و در نهایت مهیاکننده شرایطی شد که در آن روند مباحث اخلاقی بر مبنای تقابل و برخورد نظرات شخصی شکل می‌گیرد. لیبرال‌ها می‌کوشند برای توجیه عقلانی دیدگاه‌های خود، به مسائل غیرشخصی متوسل شوند. مک‌ایتتایر چنین روندی را عاطفه‌گرایی می‌نامد. عاطفه‌گرایی یعنی در بطن مفهوم زبان (نظریه) تحقق خواسته‌ها و امیال شخصی و در ظاهر زبان برای توجیه عقلانی استدلال‌شان به منطق عام‌پسند و عمومی دامن می‌زنند (واعظی، ۱۳۸۸: ۸۳-۸۱). برای مثال مکتب لیبرالیزم را به عنوان یک ساختمان چند طبقه در نظر بگیرید. لیبرالیزم می‌گوید که همه انسانها با هم برابرند و می‌توانند وارد این ساختمان شوند؛ طراحی این ساختمان به گونه‌ای است که امکان ورود افراد معلول ناممکن است، زیرا ابزارهای مخصوص برای انتقال این افراد به ساختمان تعبیه و پیش‌بینی نشده است. بنابراین خودبه‌خود عده‌ای از افراد از ورود به ساختمان منع می‌شوند. این مثال می‌خواهد بگوید که لیبرالیزم فقط در عالم نظر ادعای برابری جهانشمولی دارد، اما در عالم عمل فقط اصول خاص لیبرالی را پیگیری می‌کند. در نهایت شکاف بین نظر و عمل در مکتب لیبرالی مشاهده می‌شود.

۳-۲- مک‌ایتتایر و نظریه اخلاق فضیلت‌محور

وی با استناد به نظام فکری ارسطویی در قالب انسان غایت‌گرا، نظام اخلاقی لیبرالیزم را که بر پایه فردمحوری عاطفه‌گرایانه بنا شده به باد انتقاد می‌گیرد (زائری، ۱۳۸۴: ۴۵۶). به اعتقاد وی، انسان دارای غایت و کارکرد می‌باشد؛ این کارکرد به گونه‌ای است که همیار و همراه انسان در رسیدن به غایاتش خواهد بود. غایت همان قوه یا توانایی است که انسان را به سمت کمال و سعادت رهنمون می‌کند. از همین رو مک‌ایتتایر به جوهر ذاتی انسان که در وی نهادینه شده نظر کرده، چه اینکه دوره مدرنیت را دارای کارکردی متفاوت و کاملاً اومانستی و به دور از اخلاق فضیلت‌محور و نه غایت‌محورانه برای انسان مدرن قلمداد می‌کند (زائری، ۱۳۸۴: ۴۶۱). مک‌ایتتایر برای اثبات ادعای خود این مثال را ذکر می‌کند؛ یک چاقو دارای کارکرد و غایتی و آن غایت تیزی چاقوست. از طرفی چاقوی خوب چاقویی است که تیزتر باشد، در اینجا بین تیزی به عنوان غایت چاقو و خوب بودن به عنوان یک ارزش که اولی واقعیت و دومی ارزش چاقو را نشان می‌دهد، هیچ تفکیکی وجود ندارد؛ اما عصر مدرنیت تفکیکی میان واقعیت‌ها از ارزش‌ها قائل شده است (حسینی بهشتی، ۱۳۸۴: ۴۶۱).

بطور کل از منظر ارسطوگرایان، اخلاق وسیله‌ای برای گذار انسان از وضع موجود (نامطلوب) به وضع مطلوب است، اما از آنجا که مدرنیت غایتی برای انسان فرض نمی‌گیرد، نمی‌تواند به وضع مطلوب، اعتقادی داشته باشد؛ بنابراین انسان را در وضع نامطلوب خود رها تا در میان آلام و لذت‌های موجود به گونه‌ای زندگی

کند که بیشترین لذت و کمترین دردها را متحمل شود (ملکیان، ۱۳۸۴: ۴۶۲). مراد از غایت‌مندی مد نظر مک-ایتتایر، توجه به بعد روحانی انسان و مسائل متافیزیکی - اخلاقی است که در فطرت بشر نهادینه شده، اما فلسفه مدرنیته اساساً چون بر مبنای توجه افراطی به انسان و نیازهای وی صورت پذیرفته یا به نحوی کاملاً اومانستی - ماتریالیستی است، غیرغایت‌مند تلقی می‌شود.

۳-۳-۳- مراحل سه‌گانه منطق اخلاق فضیلت‌محور مک‌ایتتایر

سه مرحله بدین شرح است؛ الف) کردار یا عمل ب) خویش‌تن‌روایی ج) سنت (زائری، ۱۳۸۴: ۴۶۲).

۳-۳-۱- کردار

«عمل... هر نوع فعالیت انسانی مبتنی بر همکاری که به لحاظ اجتماعی تثبیت شده، و از انسجام و پیچیدگی برخوردار باشد و از طریق خیرهای ذاتی و درونی آن نوع فعالیت در خلال تلاش برای رسیدن به آن دسته از ملاک‌های کمال، که برای آن نوع فعالیت، مناسب و تعیین‌کننده‌اند، محقق گردد. در نتیجه، توانایی‌های انسان برای دستیابی به کمال و برداشت‌های او از غایات و خیرهای مربوط، به طور منظم رشد و توسعه یابند» (مالهال، ۱۳۸۵: ۹۷). خیرهای بیرونی همان ایجادکننده اهداف رقابت در فرد هستند که بحث از مالکیت وی را بوجود می‌آورند. یعنی همان خیراتی که فرد بدست می‌آورد و بهره‌مندی بیشتر او منجر به بهره‌مندی کمتر دیگران می‌شود. خیرهای ذاتی و درونی، خیرهای ایجادکننده انگیزش رقابت در راه سعادت و کمال هستند بنابراین دستیابی انسان‌ها به این گونه کردارها مایه خیر است (حسینی بهشتی، ۱۳۸۴: ۴۶۲).

۳-۳-۲- خویش‌تن‌روایی (وحدت‌روایی)

مک‌ایتتایر می‌گوید اعمال و حرکات انسانها صرفاً قطعاتی از حرکات جسمانی نیست، این اعمال دارای محرکی بنام نیت هستند؛ یعنی هر عملی بر پایه نیتی انجام می‌گیرد. برای اینکه رابطه معناداری میان اعمال و نیت نهفته در آنها برقرار سازیم باید به مفهومی که مد نظر مک‌ایتتایر است، یعنی فضای عمل توجه کنیم. قابل فهم کردن یک عمل در صورت توجه به فضای عمل محرک آن عمل، معنادار می‌شود، از این‌رو به اعتقاد وی اعمال انسانها دارای سرشتی تاریخی و تعبیر آغاز و انجام در مورد این اعمال صادق است. در پروسه تاریخی، یک مسئله زمانی شروع و زمانی خاتمه می‌یابد. ما در عرصه زندگی شخصی و خصوصی خود اعمالی را انجام می‌دهیم که در قالب گذشته، حال و آینده مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ اما نکته اساسی آنست که ما در پروسه زندگی کاملاً مستقل نیستیم؛ هم بازیگردان زندگی هستیم و هم نویسنده زندگی، اما کاملاً مسلط به زندگی و آتیه خویش نیستیم. فضاهایی که ما در آن ایفای نقش می‌کنیم، ما آنها را تعیین نکرده‌ایم و نمی‌توانیم آینده را پیش-بینی کنیم. همین خصیصه داستانی زندگی ما سبب می‌شود که تلقی غایت‌گرایانه از آن داشته باشیم (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۱۰۲). در حالت کلی وحدت خویش‌تن‌روایی بیانگر آنست که انسانها دارای زندگی غایت‌محورانه و ابزار اصلی برای رسیدن به این غایت سعادت‌مند، تنها اخلاق است؛ اخلاقی که میان همه انسانها از لحاظ متافیزیکی و فطرت انسانی عمومی و جهانشمول است. انسانها به ذات خود دارای سرشتی وحدت‌گونه و حامل روایتی وحدت‌گرا از سعادت و اخلاق هستند. وحدت‌روایی مک‌ایتتایر به سبب تعریفش از اخلاق و

سرشت انسانی، در مقابل مفهوم خویشتن فردمحور لیبرالی قرار دارد؛ زیرا خویشتن لیبرالی دارای نوعی نگرش نسبیت باور به اخلاق و بر پایه تصور فردی بنا شده اما رویکرد خویشتن مکایتیاری در سرشت و ذات مشترک انسانها نهفته است (زائری، ۱۳۸۴: ۴۶۲).

۳-۳-۳- سنت^۱

نقطه عزیمت نظرات مکایتیاری در باب سنت اینست که سنت‌ها باید در معرض ارزیابی عقلانی قرار گیرند، بدین منظور که سنت‌ها در شرایط بحران معرفت‌شناختی از سوی افراد که حاملان ارزش‌های آن هستند، باید مورد سنجش قرار گیرند؛ یعنی اگر سنتی در مواجهه با بحران نتواند خود را باز تولید یا به نحوی بر آن بحران فائق آید، افراد باید به سراغ سنت دیگری که پتانسیل بیشتری جهت حل بحران‌ها دارد، روی آورند. البته این تغییر سنت‌ها باید در سایه توجه به خیرها انجام گیرد که کدام سنت می‌تواند به سوی خیرهای درونی و ذاتی بیشتری رهنمون کند. در نهایت مکایتیاری تأیید (اعتبار) و عدم اعتبار یک سنت را در مواجهه آن با بحران معرفت‌شناختی مرتبط می‌داند (مکایتیاری، ۱۹۸۸: ۳۶۶). این تفسیر مکایتیاری تا حدی فرد را دچار نوعی نسبیت باوری نسبت به پذیرش سنت‌ها می‌کند؛ چرا که سنت‌های متکثری در فرهنگ‌های جوامع مختلف وجود دارد. بر مبنای نگرش مکایتیاری اگر ما در درون یکی از این سنت‌ها متولد شویم، دائماً به سبب جستجوی خیر و فضائل اخلاقی باید سنت‌های موجود و رقیب را در معرض آزمون قرار دهیم و تصمیمات عقلانی و اخلاقی خود را در چارچوب سنت ترک شده یا بدست آمده عملی کنیم. در چنین شرایطی باز، تفسیری نسبی‌گرایانه و دلخواهی از سنت‌ها بوجود می‌آید؛ اولاً همیشه در صورتی می‌توانیم پابند به سنتی باشیم یا آن را ترک کنیم که مادام آنها را به سبب میزان توجه‌شان به خیرها در مقایسه با سنت‌های رقیب قرار دهیم. اگر بخواهیم بر سنتی خاص دست بگذاریم و از اصول آن برای رهنمون شدن به خیرها بهره ببریم، در آن صورت باید اصول آن سنت را نسبت به سایر سنت‌ها مصادره به مطلوب فرض گیریم، یا بین سنت‌های دیگر به دلیل فقدان یک معیار عام و جهانشمول دست به گزینش بزینیم (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۱۰).

۴- مایکل سندل^۲ و مکتب جامعه‌گرایی

سندل بصورت متمرکز انتقادات خود از لیبرالیسم را متوجه نظریات راولز می‌داند. انتقادات وی به راولز عبارتند از: الف) راولز به مانند سایر لیبرال‌ها بر فردیت افراد تأکید می‌کند؛ یعنی به فرد غیراجتماعی توجه دارد. به گونه‌ای که فرد را مقدم بر جامعه، بنابراین از لحاظ فلسفی جامعه متاخر از فرد است.

ب) راولز در برداشت خود از گزینش‌های اخلاقی به ذهن‌گرایی روی آورده نه عینیت‌گرایی. وی یک معیار مناسب برای شناسایی و کاربرد اخلاق بدست نمی‌دهد و طرز تلقی از اعمال اخلاقی را وابسته به برداشت شخصی افراد و مبتنی بر سلاقی آنها می‌داند. در آخر سندل، وی را ذهن‌گرا و نه عین‌گرا معرفی می‌کند.

¹. Tradition

². Michael Sandel

ج) ناسازگاری در برداشت راولز از «خود» در آثارش. بدین شرح که راولز در ابتدا بر برداشتی بین‌الذهانی از خود تاکید دارد و این یعنی اعتقاد به خود از پیش فردیت یافته با انتقاداتی که سندل به راولز نسبت می‌دهد در نهایت لیبرالیسم راولزی را لیبرالیسم وظیفه‌گرا می‌نامد (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۴). لیبرالیسم وظیفه‌گرا از نظرگاه سندل بر تقدم عدالت بر سایر آرمان‌های سیاسی و اخلاقی استوار است. از این رو راولز با پیوند دادن مفهوم عدالت با حق می‌کوشد در راستای تقدم حق بر خیر برای اثبات مدعای خود گام بردارد. پیش‌فرض اصلی وی آنست که، جامعه‌ای که از افراد متکثر ساخته شده و به تبع آن دارای برداشت‌های متفاوت از خیرهاست، باید توسط اصولی اداره شود که مستقل از برداشت افراد از خیر باشد؛ یعنی به مقوله حق پیوند داده شود. به نحوی که خود حامل اصولی باشد تا بتواند تعیین تکلیف کند. بنابراین پیوند دادن مسئله عدالت با حق، دو تعبیر متفاوت از آن بدست می‌دهد؛^۱ تقدم و برتری اخلاقی عدالت بر سایر ارزش‌های سیاسی و اجتماعی، بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه پیش‌فرضی. ۲) پذیرش و توجیه تقدم حقوق بر خیرها. در این راستا عدالت به عنوان یک حق بر سایر خیرها ارجحیت دارد؛ حال باید گفت که تقدم اخلاقی عدالت مورد نظر است یا تقدم مبنایی آن؟. تقدم اخلاقی عدالت یعنی تقدم اصول عدالت که به نحوی، برداشتی خاص از خیرها را مطرح می‌سازد. این بدان معناست که تحمیل بی‌دلیل یک دسته از اصول به عنوان برداشت به حق ارزش‌ها بر سایر برداشت‌ها، که توسط افراد دیگر شکل می‌گیرد، بوجود می‌آید، اما اگر تقدم مبنایی عدالت پذیرفته شود، عدالت به عنوان حقی که دارای ارزش اخلاقی مطلق است، بر تمامی خیرها ارجحیت و تقدم مطلق پیدا می‌کند (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۳۶). سندل به این سبب راولز را لیبرال وظیفه‌گرا می‌نامد که در نظریه راولز، مبانی مفروضات ذکر شده در مطالب فوق مشاهده می‌شود. وی (راولز) در ابتدا تقدم عدالت به عنوان فضیلت نهادهای اجتماعی را بر هر چیزی می‌پذیرد؛ دوم، راولز می‌کوشد در نگرش لیبرالی خود تقدم حق بر خیرها را اثبات کند؛ و سوم؛ طرز تلقی راولز از اصول عدالت به عنوان اصول مستقل از خیرها که ریشه در سلايق شخصی دارد، می‌تواند تقدم مضاعف عدالت بر سایر خیرها را به عنوان امر اداره و تنظیم‌کننده اجتماع توجیه کند (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۳۹). از آن جهت که سندل در باب فلسفه سیاسی نظریات خویش را در چارچوب انتقاد از لیبرالیسم راولزی هدف قرار داده، می‌کوشیم تمامی مولفه‌هایی را که راولز در راستای تبیین و ارائه نظریات فلسفی خود و خصوصاً در حوزه‌های عدالت به کار برده و توسط سندل مورد انتقاد قرار گرفته‌اند را بیان داریم.

۴-۱ سندل و انسان‌شناسی فلسفی راولز^۱

نگرش راولز نسبت به انسان در درجه اول دربرگیرنده برداشتی اخلاقی و در درجه دوم برداشتی متافیزیکی است. راولز خود را ملتزم به برداشت دوم نمی‌داند، اما از بطن نظریه وی چنین بر می‌آید که وی مقید به چنین

^۱. Rawls

نگرشی است. نگرش راولز از آن جهت اخلاقی به نظر می‌رسد که، چیزی که بیشترین ارزش را برای برخورد با انسان به همراه داشته باشد را مطرح می‌سازد؛ و از آن سو متافیزیکی است که فاعلیت انسان را بر مبنای فطرت درونی وی فهم می‌کند. به تبع آن پرسش‌هایی حول اینکه هویت او چگونه شکل می‌گیرد؟ چگونه ثابت یافته و چگونه محدود شده است؟ را بیان می‌دارد. از نظرگاه سندل، راولزگرایان می‌کوشند تا با تقدم مطلق اخلاقی، اراده مختار انسان بر غایات و اهدافی را که دنبال می‌کند، با برداشتی متافیزیکی گره بزنند. راولز و پیروان لیبرال وی، انسان، توانائی اختیار و گزینش‌گری او را عامل نیل به اهداف و غایاتش ترسیم می‌کنند؛ بنابراین توانائی اراده و اختیار فرد بر اهدافش مقدم است. از این رو بنیادی‌ترین نهاد مورد احترام و نهفته در انسان، همان روحیه گزینش‌گری و اختیار اوست نه گزینش اهداف خاصی که دنبال می‌کند. سندل اذعان می‌دارد رابطه برداشت متافیزیکی و برداشت اخلاقی هم متناظرند و هم از طرفی برداشت متافیزیکی، برداشت اخلاقی را تبیین می‌کند. با مقدم دانستن «خود» (شخص) بر غایاتش به نحوی که باید ابتدا انسانی وجود داشته باشد تا بتواند هدفی را دنبال کند، مطلقیت متافیزیکی وی اثبات و در نهایت این تفسیر متافیزیکی، مطلقیت اخلاقی را تشریح می‌کند. در جان کلام بحث، راولز معتقد است که «خود» بر اعمال و پیگیری اهدافش تقدم دارد. بنابراین وحدت «خود»، از پیش تعیین شده و هویتش بوسیله محیط و تاثیر آن بر فرد یا بوسیله اهداف و اعمالش تعیین نمی‌شود؛ بل از اول با پدیدار شدن «خود»، هویت فرد از پیش محرز می‌شود.

بنیادی‌ترین ویژگی شخصیت فرد اراده اوست؛ چون از پیش تعیین شده، ریشه‌ای متافیزیکی دارد و چون ریشه‌ای اخلاقی و متافیزیکی دارد، بر سایر ارزش‌های انسانی برتری دارد و شایسته احترام است؛ اگر به این توانائی بی‌احترامی شود، به ویژگی بنیادین شخصیت انسان بی‌احترامی شده است. بر همین مبنای سندل می‌گوید برای انسانی که برترین فضیلت، فضیلت عدالت است و باید بر سایر ارزش‌ها تقدم داشته باشد، انسان، انسان گزینش‌گری نیست، بل انسانی از پیش فردیت یافته است. بنابراین وجود آن بر اهدافی که دنبال می‌کند مقدم و ثابت می‌شود. در آخر، راولز مقید به از پیش تعیین‌شدگی «خود»، احترام به توانائی انسان به عنوان بنیادی‌ترین نهاد نهفته در وی، و برداشتی متافیزیک‌گونه و اخلاق‌محور از انسان است (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۴۰-۴۱). همان‌گونه که در مطالب ماسبق ذکر گردید، رابطه بین انسان و غایاتش، با تفسیر متافیزیکی و اخلاقی از «خود»، می‌تواند ناقض و تبیین‌کننده همدیگر باشند. اگر وجود «خود» را ثابت و از پیش تعیین‌شده بدانیم، این مطلب ناقض توانائی اراده شخص خواهد بود و اگر هم تقدم متافیزیکی «خود» را بر اهداف شخص محترم بدانیم، از آن جهت تبیین‌کننده است که وجود «خود» حامل توانائی اراده نهفته در فرد است؛ باید خودی موجود باشد تا اراده تعقیب اهداف خود را داشته باشد. پس دو تعبیر متافیزیکی و اخلاقی می‌توانند در طول همدیگر قرار گیرند.

۵- چارلز تیلور^۱ و مکتب جامعه‌گرایی

تیلور بیشتر به ارائه نظریات خود در زمینه عاملیت انسان، موضوع خویشتن زبان، محدودیت‌های معرفت‌شناختی، تفسیر و تبیین در علوم اجتماعی پرداخته است. قرائت تیلور از لیبرالیسم، متفاوت از قرائتی است که

^۱ Charles Taylor

مک‌ایتتایر و سندل به دست می‌دهند. وی بالکل لیبرالیزم را رد نمی‌کند. به این دلیل ما تیلور را جامعه‌گرا می‌نامیم، که وی با آن دسته از نظریات سیاسی که دیدگاه‌شان نسبت به فرد، دیدگاهی از پیش فردیت‌یافته و اجتماع را تنها بستری برای دستیابی به اهداف فرد مطرح می‌کنند، مخالفت می‌ورزد. وی نظریه انسان‌ها به مثابه حیواناتی خود تفسیرگر را بیان می‌کند. تیلور معتقد است افراد (اشخاص) تفاسیرشان از خیر و دلبستگی‌هایشان بسته به اجتماع زبانی است، که در آن اشتراک زبانی دارند. بنابراین قرائت جدید تیلور بر مبنای ارائه تعریفی بدیع از یکی از عوامل مهم تشکیل‌دهنده اجتماع و تأثیری که آن می‌تواند بر ابراز هویت اشخاص داشته باشد، درخور توجه است (کالهن، ۱۹۹۸: ۳۴۳ و ۱۳۰-۱۲۹). این تعریف بدان معناست که تیلور انسان‌ها را به عنوان موجوداتی که برتر از سایر موجودات هستند، به تصویر می‌کشد و این انسان می‌کوشد تا به پرسش چیستی و چگونگی هویت خود پردازد؛ از طرفی وی اذعان می‌دارد که «خویشتن»، یک واقعیت حیوانی مختص انسان نیست، بلکه واقعیتی زبانی که ریشه در تفسیر بشری دارد، می‌باشد، چنانچه روش زبان برای معنادار شدن پیام‌هایش، در گرو فهم روابط موجود در جهان واقعی، حول روابط فردی با جهان شکل می‌گیرد، این بدان معنا نیست که زبان ابزاری در اختیار هر فردی باشد که فردیت خود را مطرح کند و بگوید این زبان من است، بل از منظر تیلور زبان انسانی، تنها در فهم روابط بین اجتماعات انسانی نهفته است (ادگار، ۲۰۰۲: ۲۱۹-۲۱).

۱-۵- تیلور و شهودات اخلاقی^۱

از منظر تیلور، اصلی که به عنوان موید شهودات اخلاقی و نحوه تمایزگذاریهای انسان در خصوص ارزش‌های اخلاقی ارائه می‌شود، اصل ارزش‌گذاری موثر نام دارد. با توجه به این اصل مهم، انسانها درمی‌یابند که می‌توانند خارج از امیال شخصی خود در باب صحت یا عدم صحت اصول ارزشی و اخلاقی، وارد قضاوت و از طرفی ارزش اصول اخلاقی را سنجش نمایند. تیلور در سه دسته‌بندی کلی شهودات اخلاقی را تبیین می‌کند: (۱) آن دسته از شهودات اخلاقی که در روابط ما با دیگران نهفته است، یعنی احساس ما نسبت به ارزش‌هایی که بدان مدیونیم. (۲) دسته دیگر در طرز تلقی ما از زندگی نیکو برای تمامی انسانها نهفته است؛ یعنی بر احساسی که ما نسبت به یک زندگی کامل یا موفق انسانی داریم، بنا شده است. (۳) نگرش ما به کرامات نهفته در خودمان، یعنی کراماتی که بر مبنای آنها، مورد احترام دیگران واقع می‌شویم؛ چه اینکه این تقسیم‌بندی خود حامل اصل ارزش‌گذاری موثر است (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۳۳-۱۳۲). در واقع این اصل موید آنست که اعمال اخلاقی که انسانها در معرض انجام آنها قرار می‌گیرند، ممکن است افراد میان آن دسته از اصول اخلاقی که به سختی بدست می‌آیند در مقابل دسته دیگری از اصول اخلاقی که براحتی بدست می‌آیند، تمایز بگذارند به گونه‌ای که منجر به ارجحیت دسته‌ای از اصول اخلاقی بر اصول دیگر شود. این برتری میان اصول اخلاقی، بیانگر آنست که هیچ نظام شهود اخلاقی نمی‌تواند خود را میرا از ارزش‌گذاری موثر به گونه‌ای که دسته‌ای از اصول بر دسته دیگر تقدم کیفی دارند، بداند. تیلور ادعا می‌کند که، چنانچه ما انسانها در عالمی قرار گرفتیم که بر مبنای عقل‌گزینش‌گر خود، به اخلاقیات پاسخ می‌دهیم، گاه در این پاسخ‌دهی دچار ارزش‌گذاری می‌شویم. به تعبیر دیگر

¹. Moral intuition

جهانی که پاسخ‌های عقلانی ما آن را صورت داده‌اند، نمی‌تواند مبرا از ارزش‌گذاری موثر باشد (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۳۴). تیلور برای نشان دادن جایگاه «خود» در نظام تفکر اخلاقی ادعا می‌کند که آگاهی به جایگاه خود، شرط اصلی برای شکل‌دهی هویت من و هویت‌یابی من است؛ مثلاً افرادی که هویت خود را متعلق یا بر حسب تعهد به حزب خاص، مکان جغرافیایی خاصی و... می‌دانند، این امکان را دارند که با در دست داشتن چارچوبی از ارزش‌گذاری‌هایی که در آن جامعه خاص وجود دارد، از حیرانی و سردرگمی که می‌تواند نسبت به ارزش‌های اخلاقی‌شان بوجود آید، رها یابند؛ همین ارزش‌گذاری‌ها بر مبنای طرز تلقی خاصی از اخلاقیات سبب می‌شود که افراد نگرش‌شان به خیرها و تفکرات اخلاقی شکل بگیرد. انسانها نسبت به مسائل اخلاقی جهت‌دار عمل می‌کنند. خود را متعلق به پذیرش اصول اخلاقی مکانی که در آن قرار گرفتند، می‌دانند. به زعم تیلور همین جهت‌گیری اخلاقی افراد، منبع سازنده هویتی آنان است. قبول اصول اخلاقی، امری اختیاری و انتخابی نیست؛ چنانچه هر فردی در مکانی تولد می‌یابد و اصول آن جامعه را می‌پذیرد. بنابراین فرد از پذیرش تفکر اخلاقی ناگزیر است (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۳۷). تیلور در ارتباط با جایگاه «خود» در نظام اخلاقی معتقد است که بین بافت زندگی فرد با واژگانی که وی برای تفسیر زندگی خود بکار می‌برد، رابطه‌ای ذاتی و از نوع خود تفسیرگر وجود دارد. خود تفسیری، معنایی تجربی است که به شکل‌گیری معنایی جدید یا تفسیر جدیدی می‌انجامد. معنای جدیدی که در چارچوب تفسیری جدید توسط فرد برای درک بیشتر از شرایط شکل گرفته، باز خود، تفسیری است که توسط فرد ارائه می‌شود. بنابراین خودتفسیری است. در آخر فرد به عنوان یک فاعل مشخص در تمایز با دیگر فاعل‌ها بر مبنای تفسیرهای درونی‌اش هویت شخصی‌اش را اعلام می‌دارد. هویت هر انسانی با درک خود از معنای واژه‌هایی که واضع شرایط زیستی، اجتماعی وی هستند در ارتباط تنگاتنگ است (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۴۳-۱۴۲).

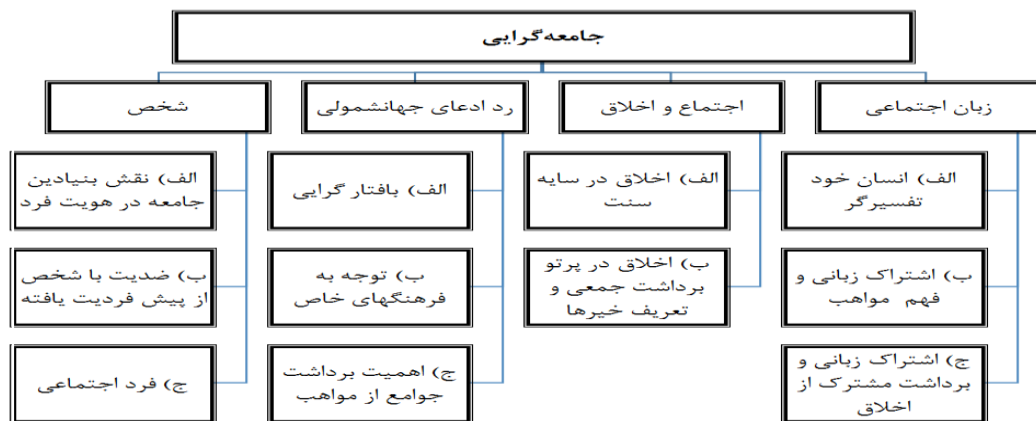
تیلور از آن جهت جامعه‌گراست؛ چه اینکه برای ترسیم رابطه میان خودها و خودتفسیرها رابطه‌ای بس ضروری‌تر، یعنی رابطه بین خودها و خودهای دیگر را مطرح می‌سازد. به اعتقاد وی این رابطه به دو شیوه صورت می‌پذیرد: ۱) دست‌یابی به خودتفسیرها، مستلزم دست‌یابی به واژگان و معانی است که در یک اجتماع زبانی فهم می‌شوند، یعنی واژگان برآمده از زبان جمعی هستند. ۲) پاسخ دادن به پرسش من کیستم؟ تنها در ارتباط با دیگران مشخص می‌گردد. تنها با قرار گرفتن در مکان و فضای خاص و در کنار سایرین معنا می‌یابد؛ به همین سبب وی با فردگرایی غیراجتماعی و «خود» پیش‌فردیت‌یافته مخالفت می‌کند (مالهال و سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۴۹ و ۱۴۴). در نهایت تیلور در کتاب اخلاق اصالت، می‌کوشد نظام اخلاقی را معیاری برای داوری زندگی فردی و اجتماعی قرار دهد. در پی آن بود تا چگونگی رسیدن به اصول اخلاقی و چیستی آن را مورد کنکاش قرار دهد. وی به مانند مک‌ایتتایر معتقد است، مدرنیته عامل اصلی بروز بحران‌های اخلاقی معاصر است، اصالت مدرنیته که در آن فردگرایی لیبرالی و عقلانیت‌ابزاری به ملاکی برای سنجش زندگی فردی و جمعی بدل شده است. به زعم تیلور، برای باز تولید نظام اخلاقی پیشامدرن و غلبه آن بر اخلاق بحران‌زده مدرن، عقلانیت گفتگویی در پرتو اجتماع زبانی معیار مناسبی برای این مهم است (تقی لو، ۱۳۴۸: ۲۹۰-۲۸۹).

۶- والزر^۱ و مکتب جامعه گرایی

«والزر در بکارگیری ایده‌های اجتماع‌گرایان چپ بر ضد سنت بیطرفی لیبرال در نظریه سیاسی معاصر لیبرال آمریکا چهره شاخصی به حساب می‌آید و در عین حال آثارش نیز به مثابه یک صدای قوی مخالف، اغلب در گفتمان متعارف دانشگاهی مطرح است. اغلب اوقات استدلال‌ات وی مبتنی بر مطالعه موشکافانه تاریخ فرهنگی است» (کینگول، ۱۳۸۶: ۲۲۳).

والزر انتقاد از ادعای جهانشمولی لیبرالی را در دستورکار خود قرار داده است. وی اشاره می‌کند که نظریه-پردازی سیاسی باید روشن سازد که هر خیری خاص است و هر خیر خاصی، برای فرهنگ خاصی می‌تواند کاربرد داشته باشد. با توجه به این مسئله می‌توان ضعف و نارسائی آشکاری در نظریه لیبرالی را اولز مشاهده کرد. روشی که راولز بر مبنای آن کوشیده تا ادعای خود را به اثبات برساند، روش جزئی‌گرایانه است. والزر با اذعان به مطالعه خیر خاص، متناسب با تعریف آن خیر در فرهنگ خاصی، خاطر نشان می‌سازد هر نظریه سیاسی که بخواهد ادعاهای جهانشمول و مبتنی بر اصل عمومیت (تعمیم) داشته باشد، بی‌اساس است. به اعتقاد وی، تعریف خیرها در بستر فرهنگ جوامع خاص باید صورت گیرد و بر اهمیت اجتماع به عنوان بستر سازنده ارزش‌ها و به تبع آن ارجحیت اجتماع بر فرد تاکید می‌ورزد. بدین سبب وی را جامعه‌گرا نامیدند (مالهال. سوئیفت، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۱۷۰). «حرف من چیزی بیش از این است: اصول عدالت خود به لحاظ فرم، کثرت‌گرا هستند؛ مواهب اجتماعی متفاوت باید به دلایل مختلف در انطباق با روال‌های مختلف و به دست کارگزاران مختلف توزیع شوند و همه این تفاوت‌ها از استنباط‌های متفاوت از خود مواهب اجتماعی نشئت می‌گیرند، چراکه محصول ناگزیر خاص‌گرایی تاریخی و فرهنگی‌اند» (والزر، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۷). حال والزر متفکری است که به عنوان یک جامعه‌گرا، با استناد به روش زمینه محوری و در پرتو توجه به اصل پلورالیزم، عدالت را تشریح و ادعای جهانشمولی لیبرالی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. تعریف والزر از عدالت تا حدودی ارسطویی و از طرفی ضد افلاطونی است. چه اینکه افلاطون رسیدن به عدالت را در معنای ثابت خیر توسط فیلسوف جستجو می‌کند زیرا تنها فیلسوف می‌تواند به حقیقت و به تبع آن معرفت نائل آید. از منظر افلاطونی، عدالت از طریق فلسفه و فیلسوف آگاه به پیامدهای شهودی عدالت در قالب خیرها پدیدار می‌شود و افراد عادی که از درک شهودات اخلاقی و مصادیق عملی عدالت بی‌خبرند، نمی‌توانند عدالت را بفهمند. اما از آن جهت پروژه عدالت والزر را ارسطویی می‌نامیم که ارسطو قائل به تکثر خیرها در حوزه‌های گوناگون و در بطن جامعه سیاسی خاص است. یعنی به عینیات جامعه خاص و برداشت خاص آنها از خیر در راستای پلورالیزم و کثرت خیرها حرکت نظر دارد. به همین سبب با نظریه افلاطونی که مبتنی بر تفسیری ثابت و جهانشمول از عدالت به عنوان خیری فی-الذات است، مخالف است. با این مدعا تعبیر والزر را تعبیری ارسطویی می‌نامیم. نکته کلی در باب نظریه والزر وجه تمایزی است که میان لیبرال‌ها و جامعه‌گراها ترسیم کرده یعنی محوریت بخشیدن به خیرهای اجتماعی با توجه به جامعه و برداشت اعضای آن از خیر در مقابل برداشت فردی لیبرالی از خیرها. در نهایت دو قرائت از

جامعه سیاسی وجود دارد (۱) قرائتی از جامعه که اعضای آن را در همکاری با یکدیگر می‌بیند؛ ولی این همکاری همچنان پایه آن توجه به حقوق فردی است. یعنی تمامی افراد جامعه در حین اینکه در اجتماع با هم همکاری می‌کنند؛ اما مدعی حقوق فردی خود هستند. بنابراین چنین جامعه‌ای منزلتی حقوقی پیدا می‌کند. این قرائت لیبرالی است که شاکله نظری آن متمایز شدن جامعه می‌باشد. (۲) قرائت دوم جامعه‌گراست؛ یعنی به افراد به عنوان اعضای تشکیل‌دهنده و تکوین‌کننده جامعه سیاسی می‌نگرد که فهم مشترک آنان ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی مشترکی را بوجود می‌آورد که از آن به عنوان جامعه اخلاقی نام می‌برند (واعظی، ۱۳۸۸: ۴۲۹-۴۲۷). با اختصار والزر نظریه عدالت خود را بر مبنای اصل برابری پیچیده بسط و شرح می‌دهد و پلورالیزی که از آن دفاع می‌کند با پلورالیزم لیبرالیستی راولزی متفاوت است. کثرت‌گرایی مورد نظر راولز به گونه‌ای است که به اثبات این مدعا می‌پردازد که جوامع گوناگون بشری به لحاظ اخلاقی، فلسفی و ارزشی بسیار متکثرند و این تکرر زمینه همکاری اجتماعی و فلسفی را مهیا نمی‌کند؛ به همین سبب قرائت وی از عدالت سیاسی و سیاسی بودن عدالت را مبنای همکاری جوامع معرفی می‌کند. والزر در کنار توجه به کثرت حوزه‌های عدالت و اقسام خیرات اجتماعی کوشید با صرف نظر از برجسته ساختن حوزه‌های متکثر ارزشی - اخلاقی، فرهنگی، حوزه‌های متکثر عدالت و خیرها را بر مبنای اصل برابری پیچیده به گونه‌ای که هیچ جباریتی شکل نگیرد، یعنی غلبه خیرهای خاصی بر سایر خیرهای اجتماعی بوجود نیاید، توضیح دهد. از لحاظ روش‌شناختی تفاوتی که میان راولز و والزر مشاهده می‌شود در تاکید راولز در اوان نظریه‌پردازی‌اش بر ارائه مدلی ایده‌آل و آرمان‌گرایانه از عدالت نهفته است. در حالیکه والزر بر مبنای روش زمینه‌گرایی کوشیده بسترهای خاص فرهنگی، جغرافیایی را متولی فهم‌ها و برداشت‌های گوناگون از عدالت بداند که دست‌یازی به معیاری عام و پذیرفته شده میان همگان را عملاً میسر نخواهد کرد (واعظی، ۱۳۸۸: ۴۳۱-۴۳۰). تصویر زیر مفاهیم بنیادین جامعه‌گرایی را نشان می‌دهد



نتیجه‌گیری

جامعه‌گرایی به عنوان یک مثنی نظری دربردارنده برچسبی انتقادی است که با به چالش کشیدن اصول لیبرالیزم خصوصاً نظریات جان راولز پا به عرصه نظریه‌پردازی در حوزه فلسفه سیاسی گذاشته است. بنابراین به عنوان مهمترین جریان اندیشه‌ای ناقد لیبرالیزم قلمداد می‌شود. مکتب جامعه‌گرایی مرکز ثقل تحلیل خود را از منظر هستی‌شناختی (آنتولوژیک)، بر مبنای تقدم اجتماع بر فرد و بسترهای نهادینه شده در اجتماع به عنوان منبع

سازنده هویت افراد، پایه‌گذاری می‌کند. بر این اساس از لحاظ هستی‌شناسی در تضاد با لیبرالیسم، به عنوان آموزه مسلط در اندیشه سیاسی معاصر قرار می‌گیرد. این مکتب (جامعه‌گرایی) دارای چند عضو اصلی بنام سندل، مک-ایتنایر، تیلور و والزر می‌باشد، که همگی ساختار نظریات خود را بر مبنای اصول جامعه‌گرایی مطرح ساختند. این شباهت خانوادگی همان وجه اشتراکی است که بر اساس آن، این اندیشمندان را جامعه‌گرا خواندیم. بطورکل دغدغه هر کدام از متفکران جامعه‌گرا پرداختن به پیامدهای بوده که آموزه لیبرالیسم در عرصه مدرن و پست‌مدرن به بار آورده است. اندیشمندان جامعه‌گرا توجه به سنت، فرهنگ جوامع، اجتماعات زبانی مشترک را عامل برون رفت از بحران‌های برآمده از این دوره (مدرن و پست مدرن) قلمداد می‌کنند.

منابع و مأخذ

- ابوالفتحی، محمد و نوری، مختار (۱۳۹۱)، «جامعه‌گرایان و نقد فردگرایی و بیطرفی دولت لیبرال»، *غرب شناسی بنیادی*، سال سوم، شماره ۲.
- آریلاستر، آنتونی (۱۳۷۷)، *لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- تقی‌لو، فرامرز (۱۳۸۴)، «بررسی و نقد کتاب اخلاق اصالت تیلور»، *فصلنامه حقوق و علوم سیاسی*، ش ۶۷.
- جاویدی، طاهره و مهرمحمدی، محمود (۱۳۸۵)، «رویکرد تطبیقی به دلالت‌های تربیتی نظریه‌های دموکراسی چالش میان نظریه‌های لیبرال - جماعت‌گرا - و تفاهمی»، *فصلنامه مطالعات اسلامی*، ش ۷۱.
- جمالی، رضا (۱۳۹۲)، «چالش با لیبرالیسم»، *درج شده در روزنامه ایران*، پایگاه خبری ویستا.
- حسینی‌بهشتی، علیرضا (۱۳۸۰)، *بنیاد نظری سیاست در جوامع چند فرهنگی*، تهران: نشر بقیه.
- زائری، قاسم (۱۳۸۴)، «بحران اخلاق مدرنیته و نظریه اخلاق مک ایتنایر»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۳۶.
- شاپیرو، جان سالوین (۱۳۸۰)، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر مرکز.
- کالهن، کریچ (۱۹۹۸)، «منظر فلسفی چارلز تیلور»، ترجمه شده توسط *فصلنامه راهبرد* در سال ۱۳۸۴، ش ۳۵.
- کیمیلیکا، ویل (۱۳۷۹)، «جماعت‌گرایی»، ترجمه فرهاد مشتاق صفت، *فصلنامه فلسفه و کلام قبسات*، ش ۶ و ۵.
- کینگ ول، مارک در اپریل، استوکس جفری (۱۳۹۶)، *دموکراسی لیبرال و منتقدان آن*، ترجمه حمید رضا رحمانی زاده دهکردی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- مالها، استفان و ادام، سوئیفت (۱۳۸۵)، *جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم گزیده اندیشه‌های سندل - مک ایتنایر - والزر و تیلور*، به اهتمام جمعی از مترجمین، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مک ایتنایر، السدیر (۱۳۷۹)، *تاریخچه فلسفه اخلاق*، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران: نشر حکمت.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۶)، *آراء اخلاقی مک ایتنایر*، تهران: نشر بقیه.
- واعظی، احمد (۱۳۸۸)، *نقد و بررسی نظریه‌های عدالت*، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- والزر، مایکل (۱۳۸۹)، *حوزه‌های عدالت در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری*، ترجمه صالح نجفی، تهران: نشر ثالث.
- Edgar, Andrew and Sedgwick, peter (2002), **cultureal theory the key thinkers**, Landon and New York Routledge.
- Etzioni, amitia, Christensen, Karen, levinson, david (2003), **communitarianism encyclopedia of community**, form the village to the virtual world, vol 1, sage publications.
- Walzer, micheal (2005), **politics and passion Toward mor egalitarian liberalism**, Yale university press.